

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

در این شماره :

درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه	از	جلال خالقی مطلق
سه نفر در برج	ترجمه	هوشنگ ظاهری
واقعه رژی (تحریم تو تون و تنباکو)	«	اسماعیل دولتشاهی
آگاهی نویسنده ، حکایتی و شکایتی	از	محمود کیا نوش
درس زمین «رویوک» ها	ترجمه	تورج رهنما
بحثی درباره داستان سمک عیار	از	محمد سرور مولائی
سفرنامه مسیو دوته و نو، در مشرق زمین	ترجمه	ع. وحید مازندرانی
عیسی می آید «داستان ایرانی»	از	عباس حکیم

به همراه اشعاری از: منصور اوجی - الف. پاسدل - نوذر پرننگ - عباس حکیم - تورج رهنما - حسین منزوی - نادر نادرپور

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

در این شماره :

درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه	از	جلال خالقی مطلق
سه نفر در برج	ترجمه	هوشنگ ظاهری
واقعه رژی (تحریم توتون و تنباکو)	«	اسماعیل دولتشاهی
آگاهی نویسنده ، حکایتی و شکایتی	از	محمود کیا نوش
درس زمین «روپوک» ها	ترجمه	تورج رهنما
بحثی درباره داستان سمک عیار	از	محمد سرور مولائی
سفرنامه مسیو دوته ونو، در مشرق زمین	ترجمه	ع. وحید مازندرانی
عیسی می آید «داستان ایرانی»	از	عباس حکیم

به همراه اشعاری از: منصور اوجی - الف. پاسدل - نوذر پرننگ - عباس حکیم - تورج رهنما - حسین منزوی - نادر نادرپور

و گزارش های ماه

فهرست

صفحه	از	عنوان
۱۱۶۷	جلال خالقی مطلق	درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه
۱۱۷۵	(اوجی - پا کدل - پرنگ - حکیم - رهنما - منزوی - نادرپور)	شعر معاصران :
۱۱۸۳	ترجمه هوشنگ طاهری	سه نفر در برج
۱۲۲۳	ترجمه اسماعیل دولتشاهی	واقعه رژی (تحریم توتون و تنباکو)
۱۲۳۴	محمود کیا نوش	آگاهی نویسنده ، حکایتی و شکایتی
۱۲۴۱	ترجمه تورج رهنما	در سرزمین «رویوک» ها
۱۲۴۷	محمد سرور مولائی	بحثی درباره داستان سمک عیار
۱۲۵۷	ترجمه وحید مازندرانی	سفرنامه مسیو دوته و نو
۱۲۶۱	عباس حکیم	عیسی می آید (داستان ایرانی)

سخن و خوانندگان

۱۲۷۰

فارسی زبانان - فارسی شناسان ...

۱۲۷۱

در جهان دانش و هنر

۱۲۷۲-۱۲۸۰

نقد و بررسی

۱۲۸۱-۱۲۸۵

نگاهی به مجلات

۱۲۸۶-۱۲۸۹

پشت شیشه کتاب فروشی

۱۲۹۰-۱۲۹۱

سخن

مهر ماه ۱۳۵۳ دوره بیست و سوم شماره یازدهم

درباره «رستم و سهراب» بنیادشاهنامه

[۱]

در حدود یکسال پیش در نقدی که نگارنده بر جزوه‌ای از مرحوم نوشین با عنوان «سخنی چند درباره شاهنامه» بربان آلمانی انتشار داد^۱، مقدمه‌ای به نکاتی درباره تصحیح متن شاهنامه اشاره کرد که خلاصه آن چنین است: «... ما اکنون با انتشار این چاپ شاهنامه (چاپ مسکو) در موقعیتی هستیم که می‌توانیم تحقیقات آتی خود را درباره شاهنامه بر روی پایه محکمتری از قبل بنا کنیم، هرچند هنوز از يك متن منزّه خیلی دور هستیم. در این بین خبر مسرت بخشی از ایران حاکی است که دانشمند بزرگ ایرانی مجتبی مینوی بطور کوشا روی متن انتقادی نوینی از شاهنامه کار می‌کند و انتظار ما چنین است که این متن بر شاهنامه چاپ مسکو مزیت داشته باشد. ولی ما باید یقین داشته باشیم تا زمانی که نسخه شاهنامه لندن مورخ ۶۷۵ هجری قدیمی‌ترین نسخه ماست، مشکلات تهیه متن انتقادی را فقط بطور نسبی می‌توان حل کرد و نه همیشگی. از طرف دیگر از آنجائیکه امید به یافتن متن اصلی شاهنامه و یا نسخه‌ای از

شاهنامه که به زمان شاعر نزدیکتر از نسخه‌های موجود باشد خیلی کم است، ناچار باید با استفاده از تمام امکانات موجود برای تهیه يك متن انتقادی علمی دست‌اندرکار شد. ما باید همچنین از خود پرسیم که اکنون که چاپ انتقادی مسکو را داریم و چاپ تهران هم در راه است، آیا بهتر نیست که قبل از اقدام به چاپ بعدی شاهنامه^۱ قبلاً درباره مسائل و مشکلات متن انتقادی به تفصیل فحوص و بحث‌گردد؟ برای چنین کاری لازم است که تمام کسانی که در تهیه متن شاهنامه چاپ مسکو دست داشته‌اند مانند عبدالحسین نوشین درباره تجربیات و اطلاعاتی که در حین کار درباره تصحیح متن بدست آورده‌اند گزارش دهند تا دیگران بتوانند درباره آن نظر دهند. در صورتیکه برای تحقیقات آتی روی شاهنامه يك نشریه سالانه ویژه شاهنامه که فقط اختصاص به يك زبان خاص نداشته باشد، منتشر گردد، فحوص و بحث درباره مشکلات متن انتقادی و تبادل نظر بهتر انجام خواهد گرفت...^۲. اکنون خوشبختانه بعد از چندی انتظار نخستین ثمره کوشش‌های بنیاد شاهنامه بدست ما رسیده و همان‌طور که آقای مینوی آرزو کرده بودند مورد توجه و استقبال اهل فن در ایران قرار گرفته و بازار تبادل نظر سخت

۱- چون قبلاً تهیه کنندگان متن شاهنامه مسکو در مقدمه جلد اول (ص ۷-۸) نوشته بودند که این متن، متن آخرین نخواهد بود و بعد از انتشار این متن و تنظیم فرهنگ دیگری از شاهنامه نظیر فرهنگ ولف و غیره و غیره تازه آنوقت می‌تواند مسئله متن نسبتاً آخرین شاهنامه را مطرح کرد. و همچنین آقای مینوی چنانکه از مقدمه رستم و سهراب ص ۲۲ هم پیداست - این متن را متن نسبتاً آخرین نمی‌دانند. ایشان نوشته‌اند: «بالفعل این داستان سهراب و رستم را بدین صورت که حاضر و آماده کرده‌ایم به چاپ رسانیده منتشر ساختیم تا اهل تحقیق و مردان ادب آن را از مدنظر بگذرانند و رای خویش را در باب متن تهیه شده و نقادی که در آن کرده‌ایم و توضیحاتی که برای روشن شدن معانی ابیات و کلمات لازم شناخته و نوشته‌ایم اعلام نمایند تا ممدکارهای آینده ما بشود.»

۲- نگارنده هنگام نوشتن این سطور از کار بنیاد شاهنامه و انتشار نشریه سمرغ بی اطلاع بود. بعد از آنکه شماره اول این نشریه بدستم افتاد، ضمن نقد کوتاهی از کتاب «واژه‌نامه» مرحوم نوشین، از کار بنیاد شاهنامه و نشریه آن نیز گزارش دادم. نک،

گرم است . بدین ترتیب بزرگترین مزیت شاهنامه چاپ تهران بر چاپ مسکو - اگر واژه نامه مرحوم نوشین را که بعداً منتشر شد در نظر بگیریم - وجود بخش « توضیحات و شرح لغات و اییات » است . زیرا تهیه يك متن انتقادی علمی از کتابی به قدمت و اعتبار و حجم شاهنامه با در نظر گرفتن ویژگیهای زبان و تعبيرات آن و اینکه کهن ترین نسخه موجود آن متعلق به حدود سه قرن بعد از مرگ شاعر است و آنهم با ناچیزی درجه دقت کاتبان ایرانی ، به شیوه معمول علمی که درباره تصحیح بسیاری از کتابها رعایت می گردد قابل قبول و تحمل نیست و تا مصحح دلیل خود را در رجحان يك نسخه بدل بردیگری نیاورد ، مثل حریف ناشناخته ای است که در تاریکی ایستاده باشد . با چنین حریفی کسی البته با رغبت نخواهد آویخت . برعکس مصححی که با جرئت درباره کار خود توضیح می دهد ، منقد را به جرئت می اندازد و در واقع او را به اظهار نظر دعوت می کند . بهمین دلیل سکوت تهیه کنندگان چاپ مسکو درباره کارشان سکوت منقدین را همراه آورد و در طول چندین سال متوالی کسی بطور جدی برای ارزیابی کار این محققین قلم در دست نگرفت ولی به محض آنکه مرحوم نوشین جزوه و کتاب خود را منتشر کرد سکوت منقدین را شکست . از این نظر توضیحات استاد مینوی و عکس العملی که دیگران تا بحال در مقابل آن نشان داده اند بزرگترین مزیت چاپ تهران بر چاپ مسکو است و امیدواریم این روش ضروری در مجلدات دیگر شاهنامه هم رعایت گردد . اینکه توضیحات استاد ما احياناً اینجا و آنجا کافی و دقیق نیست و اینکه نقادان گاه از موضوع خارج می شوند و گاهی لحن آنها بجای انتقادی انتقامی است عیب کوچکی است . عیب بزرگتر پراکنده بودن این نقدهاست ، بطوریکه دسترسی به همه آنها همیشه آسان نیست و باعث اتلاف وقت فراوان است ، بویژه اگر علاقمندی مثل من در خارج از ایران زندگی کند . از اینرو پیشنهاد من اینست که بنیاد شاهنامه نشریه سیمرخ را در درجه اول به درج اینگونه نقدها اختصاص دهد و منقدین نیز از این دعوت به خاطر ردیف شدن بهتر کار متن انتقادی علمی این مهمترین قبالة ملیت ، فرهنگ و شعر ایران استقبال نمایند . خود این جمع شدن در پشت يك سنگر تا حد زیادی به اختلافات شخصی و تکیرونها خاتمه می دهد و به پیشرفت کار كمك می کند . آنچه را هم که تا بحال در نشریات مختلف درباره این مجلد

اول منتشر شده می‌توان در يك شماره همه را گرد آورد که از طرف دیگر کمکی هم به گرم شدن محیط همکاری شده باشد. بدین ترتیب به موازات انتشار مجلدات دیگر شاهنامه، انتقادات و نظریات منقدین هم در شماره‌های «سیمرغ» یکجا جمع خواهد شد و مجموعه آنها که بدینسان تدوین و جمع‌آوری می‌شود برای تهیه متن نسبتاً آخرین شاهنامه ارزشی به مراتب بیشتر از تهیه مجدد يك فرهنگ شاهنامه خواهد داشت، ولی با داشتن این هر دو، راه برای تهیه متن نسبتاً آخرین شاهنامه برای نسل بعدی که روی نظریات و عقاید مختلف امروز می‌تواند بدون جانبداری قضاوت کند و تصمیم بگیرد، هموار خواهد شد. البته نشریه سیمرغ هم باید در شکل ظاهری خود تغییری دهد و آنرا مناسب با کارهای علمی کند: انتخاب حروف درشت و سطرهای دوسه کلمه‌ای در وسط صفحات رنگی نه‌جانشین مطلب علمی می‌تواند باشد و نه همسنگ آن. از مزیت‌های دیگر شاهنامه چاپ تهران بر چاپ مسکو، چاپ آن (از نظر انتخاب حروف و حروفچینی) و نقطه‌گذاری بهتر و دقیق‌تر آن است. خوشبختانه استاد مینوی در کار نقطه‌گذاری - هر چند ایراداتی بر آن وارد است و اینجا و آنجا کمبودهایی دارد که اهم آنها را قبلاً دیگران یادآور شده‌اند - افراط نکرده‌اند و فقط در جاهائی که عدم رعایت نقطه‌گذاری باعث سوء تفاهم و غلط خواندن متن می‌شده دست به این کار زده‌اند. باید در نظر داشت که بکار بردن این روش در مورد متون کهن فارسی اغلب بدون اشکال نخواهد بود و شایسته است که از این روش فقط در مورد معینی که عدم آن احساس می‌گردد و وجود آن رفع شبهه می‌کند، استفاده گردد.

مطالعه کتاب دوسه برابر بیشتر وقت صرف می‌گردد. امیدواریم ترتیب‌دهندگان متن شاهنامه تهران در مجلدات بعدی به رفع این دو نقص همت گمارند. سوم روشی که مصحح در مورد ابیات الحاقی بکار برده‌اند، در این باره نکاتی در پایان این یادداشتها عرض خواهد شد. اکنون نکاتی را که هنگام مطالعه داستان‌رستم و سهراب بنیاد به نظر رسید یاد آور می‌گردم. نقدهائی که برداستان‌رستم و سهراب بنیاد شاهنامه نوشته شده و آنها را خوانده‌ام عبارت‌اند از: داستان‌رستم و سهراب از استاد خانلری در شماره‌های سوم، چهارم و پنجم دوره بیست و سوم سخن. چند نکته درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه از آقای فتح‌الله مجتبائی در شماره‌های هفتم و هشتم سخن همان دوره. درباره رستم و سهراب بنیاد شاهنامه از آقای محمدعلی اسلامی ندوشن در شماره‌های دوم و سوم و چهارم دوره بیست و هفتم یغما. نگاهی به نقد داستان‌رستم و سهراب بنیاد شاهنامه از آقای مهدی قریب، تیرماه ۱۳۵۳. کتابهای دیگری که مورد استفاده قرار گرفته‌اند: شاهنامه ژول مول، سازمان کتابهای جیبی (= مول). شاهنامه چاپ مسکو (= مسکو). فرهنگ شاهنامه فریتس ولف (= ولف). از شاهنامه مول بر طبق سیستم فرهنگ ولف، یعنی با ذکر شماره فصل و شماره بیت (ولی از راست به چپ - حروف لاتینی نیز به معادل آنها در خط فارسی تبدیل شد. مگر حرف ه که بجای آن حرف ه انتخاب گردید) و از شاهنامه چاپ مسکو با ذکر شماره مجلد صفحه و بیت نقل قول شده است.

آزادی از مصراع اول بیت ۶۴ است و باید به پس و پیش آن کلمات «از» و «خارج شد» را افزود: از پس پرده ماه روئی خارج شد. اگر پرده را در عبارت عربی پرده اطاق معنی کنیم، صحنه‌ای که بنداری توصیف کرده بی نقص است: ابتدا کنیزی باشمعی معبر وارد اطاق می‌شود و شمع را در بالین رستم می‌گذارد و اطاق روشن می‌شود. سپس پرده اطاق بکنار می‌رود و ماه روئی نمایان می‌گردد. اکنون در روشنی اطاق رستم چهره (بی نقاب) او را بخوبی می‌بیند و از زیبایی او خیره می‌شود. تنها اشکال کار در همین است که آیا شاعر در مصراع اول بیت ۶۴ واقعاً همان را منظور داشته که بنداری فهمیده است یا نه؟ به عبارت دیگر باید دید که آیا در شاهنامه باز هم شواهدی پیش می‌آید که شاعر به شیوه تخفیف کلمه یا کلماتی را حذف کرده باشد؟

ب ۶۶: روانش خرد بود و تن و جان پاک تو گفنی که بهره ندارد ز خاک استاد مینوی درباره روان و جان چنین توضیح داده‌اند: «معادل نفس و روح در عربی. به اعتقاد قدما روان یا نفس آدمی جاودانی است و بعد از مرگ تن، روان بجای می‌ماند و از میان نمی‌رود ولی جان یا روح متلاشی می‌گردد و زایل می‌شود. گاهی شعرا این دو لفظ را بجای یکدیگر استعمال می‌کنند. اسدی در لغت

آنجائی که مربوط به يك فلسفه خاص ایرانی باشد، از تعدد اصطلاحات مربوط به روح در ادبیات زردشتی و اشکالاتی که در تفسیر آنها بوده و هست بوجود آمده است.^۱

ب ۱۵۲ : به پیش اندرون هدیه شهریار ده اسب و ده استر بزین و بیار استاد مینوی در حاشیه توضیح داده اند: «بیار معلوم نیست چیست، فسار، نثار، تیار، همه ممکن است خوانده شود، ولی نمی دانم فردوسی چه گفته بوده است.» و در تعلیقات: «اگر در این مورد بگوئیم مراد فردوسی این بوده است که ده اسب با زین (اسب سواری) و ده استر با یار (یا استرباری) برای او آورده بودند، آیا در ب ۱۶۵ هم به همین معنی می توانیم بگیریمش؟ در داستان منیژه و بیژن ب ۱۲۸۸ نیز گوید: صد اسب و صد استر بزین و بیار.» استاد خالری درباره این بیت چنین توضیح داده اند: «بزین و بیار هر دو صفت است معادل آنچه امروز می گوئیم «سواری» و «باری» و ظاهراً لف و نشر است، یعنی اسب سواری و استرباری. در بیت ۱۶۵ هم «استربار» به همین معنی است، و مسلم است که پهلوانان بر استر سوار نمی شده اند اما در لشکر کشی البته استر برای حمل بار به کار می رفته است.» و آقای اسلامی در این باره نوشته اند: «منظور فردوسی روشن است: ده اسب سواری با زین و وسائل و ده استر با بارهای هدیه نزد سهراب فر

هرمان لومل یکی از ایران‌شناسان مشهور در مقاله‌ای با عنوان «مزد موبدی زردشت»^۱ در شباهت بین سبک اشعار گاتها و ریگ ودا در یک مورد می‌نویسد: «زردشت نمی‌گوید ده مادیان ویک اسب، بلکه ده مادیان مکمل به اسب. شبیه آنچه اغلب در دانستوتی (اشعار مدحی در ریگودا) آمده: «دوگاو مضاف به عرابه» ده عرابه مجهز به اسب یدک، دو اسب تاخت تازیه‌دار، دو عرابه با زن و غیره. لومل همچنین مثالی می‌آورد از شاعری که چگونه بخشنده را که در کار بخشش به اصطلاح سنگ تمام نگذاشته و خست بخرج داده و برخلاف رسم عرابه‌ای بدون اسب بخشیده، هجو می‌نماید. با توجه به این مطالب دو نکته روشن می‌شود. اول آنکه فرستادن هدایائی چون گاو و اسب و عرابه بدون تجهیزات رسم خوبی نبوده و دوم اینکه این تجهیزات و مضافات در شیوه بیان صورت صفت پیدا می‌کرده‌اند، چنانکه استاد خانلری در آغاز توضیح خود نسبت به بیت مورد بحث ما در شاهنامه تشخیص داده‌اند. رد این رسم و نمونه‌ای از این شیوه بیان را همان‌طور که قبلاً اشاره شد می‌توان در شاهنامه دید. پیشکشی‌ها اغلب «با» چیزی همراه و یا «به» چیزی مجهز هستند. در این موارد حرف اضافه «به» بهمان معنی «با» است^۲:

برزین ستام آورد

این توئی؟

در تو چهره ایست؛

در تو چهره ایست از گیاه و نقره ، از گیاه و سنگ! :-

□

من اگر تو بودم آه

بی نیاز بودم از لباس

جامه ای از آفتاب داشتم

تو چنان شکفته ای که کوه در شکوه... □

□

نام را که برگزید؟

خاک را که نام داد؟

نام را که بر درختها گذاشت؟

من اگر بخوانمت کلام

واژه در دهان من تمام می شود.

آب و آتش و گیاه !

ترانه‌ای برای خواندن

به : نادر نادرپور

بین

حقیقتِ مُردن را

بین

فسردن و پژمردن را

در گُل

بین

شکوهِ شکفتن را در

غنچه

تو

از دیارِ کدامین تبار می آئی

بخوان ترانه‌ی گفتن را!

الف. پاکدل

(ناصر امیری - شاعر افغانی)

معراج صبح

ساقیِ حدیثِ روی تو و جامِ تا

معراج صبح منتظر مقدم شماست
یاران! چو آفتاب لب بام تا به چند
در خانگاه رقص و سماع ستاره‌ها
سر در گلیم بخت سیه فام تا به چند
تاویل می‌کنند که تقدیر می‌رود
تدبیری آورید، در این دام تا به چند
نوذرا نمی‌خرند به جز کیمیای قلب
با مفلسان می‌کده ابرام تا به چند

دوستون - بهار ۱۳۵۲
نوذر پرننگ

تنهایی

خسته‌ام، خسته، از این راه دراز،
خسته‌ام، خسته، از این شام سیاه،
که فرو بسته پرو بال نگاه!
نه در آن جوشش مهر،
نه در آن رویش ماه.
خسته‌ام، خسته از این راه دراز
که مرا بسته به سودای تو، باز...

تهران - خرداد ماه ۱۳۵۳
عباس حکیم

من و «دستور زبان»

همیشه فکر می کردم پرستوها
میان ابرهای صبحگاهی آشیان دارند
وقمری‌ها

به غیر از چشم‌های «بی بی» پیرم،
بهار دیگری در آسمان دارند!

□

همیشه فکر می کردم قناری‌ها
بهاران از سکوت خاك می‌رویند
ولكلك‌ها

جهان را در زمستان ترك می‌گویند

□

همیشه فکر می کردم شقایق‌ها
برای زندگی پیرند
و زنبق‌ها

درون چشم شب‌نم‌های خواب‌آلود می‌میرند

□

همیشه فکر می کردم کبوترها
میان رودهای خسته می خوابند
وماهی ها

— به رغم ادعای مادرم — با چشم های بسته می خوابند.



همیشه فکر می کردم
که دنیا، شعری آهنگین و پر شور است
ولی امروز می فهمم
که مثل يك كتاب گنگ «دستور» است:
در آن از عشق و آزادی کلامی نیست ،
به غیر از پول نامی نیست ، نامی نیست .

تهران - فروردین ۱۳۴۸

تورج رهنما

رجعت

بر چارچوب قهوه ای ماندم
و دل به آبی های دورادور خوش کردم ،
با انتظاری مثل عشقم پیر .
انگار می دانستم این «نی»

گل می‌دهد یکروز ،

-گیرم دیو-

□

آنسانکه از تقدیر و از مرگ

دانسته بودم کز مَنّت یارای رستن نیست.

دانسته بودم ،

که گرچه تن دادی به آن تندیس تقدیری

اما دلت را از دلم تاب گسستن نیست .

□

جشن بزرگ بازگشت را،

اینک

هرواژه درشعرم چراغی است .

می‌آیی و در رهگذار ،

طوفان نوح

مشتی شکوفه را

بر آب ریختم :

يك آسمان ستاره پدید آمد .



پس، زورقی به کوچکی دست

از کاغذی به نازکی برگ ساختم

وزموم ، ناخدائی - (کوچك تر از خدا) -

بر آن گماشتم

او، زورق مرا
باخود به دور بُرد :
تا آن شکوفه‌ها ،

تا آن ستاره‌ها ،

تا آن جزیره‌های پراز عطر و نور بُرد

نزدیک هر کدام ، زمانی درنگ کرد
گفتی که بایکایک آن جمع ، آشناست

□

آنگاه ، بادی از افق باختر وزید
زورق، حباب وار نگونسار شد بر آب
وان ناخدا ، عنان به کف موجها سپرد.....

□

اکنون، جهان کوچک من، خالی از خداست .

تهران - تیرماه ۱۳۵۳

نادر نادرپور

«سه نفر در برج»

۱۹۲۱

«برشت و سینما، به همان اندازه ناچیز که رابطه برشت و سینما در دوران زندگی و فعالیت‌های او مورد بررسی قرار گرفته، به همان اندازه مختصر و محدود، از نظر تئوری درباره کارهای سینمایی‌اش اندیشه شده است. برشت از همان آغاز کارهای ادبی و هنریش توجهی عمیق به سینما از خود نشان داده است. قدیمی‌ترین مدرک‌ها، سناریوی کوتاهی است که او در سال ۱۹۲۱ برای سینما نوشته است و تا چندی پیش در هیچ جا به چاپ نرسیده بود».

نقل از مجله سینمایی، Filmkritik

برشت در دفتر خاطرات خود، به تاریخ ژوئیه ۱۹۲۱، سخن از «فیلمی بزرگ که در سه روز ساخته شد» می‌کند که با همکاری «کاسپار نهر» Caspar Neher انجام گرفته و عنوان آن «سه نفر در برج» است و مربوط به همین سناریویی است که در مجموعه آثار او که اخیراً توسط یکی از بزرگترین ناشرین آلمان غربی به چاپ رسیده، بدون عنوان چاپ شده است.

این سناریو برای نخستین بار در ماهنامه «Filmkritik» به چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز از روی همین متن صورت گرفته است.

مترجم

نخستین قسمت

«شام سوسمارها» یا « $۲ = ۱ - ۳$ » یا «چه چیز مرا آزار می دهد؟»

تصویر ۱: فضای بزرگ و حجیم يك برج، آبی رنگ.

شب است. تصویر محو می شود.

تصویر ۲: برج، اطاقی در بالا با پنجره های کوتاه و پهن و پرده های سفید؛ پنجره ها باز است. کاپیتان درحالی که نوشابه ای را مَهرت می کشد به کنار پنجره می آید، آنرا می بندد، کرکره ها را پایین می کشد و يك باره رویش را به سوی همسرش برمی گرداند که مانند کودكان دريك تاب، تاب می خورد.

پسرکی شمع های روی میز و روی کمد را روشن می کند، به سوی در می رود و چون دستور دیگری به او داده نمی شود، از در بیرون می رود. کاپیتان درحالی که روزنامه می خواند، به سوی کمد پیش می آید.

تصویر ۳: پله های پیچ در پیچ.

به چهره آن دو نفر که اینک نشسته اند نگاه می کند؛ برمی گردد و بسیار آرام به طرف پنجره می رود (دست هایش را به پشتش زده است). با انگشت شکافی در کرکره ها ایجاد می کند، به بیرون نگاهی می اندازد، برمی گردد، می بیند که چگونه زن، دست های ستوان را روی میز نوازش می کند. کاپیتان پلك چشمانش را تا نیمه می بندد و مجدداً رویش را برمی گرداند.

ستوان به کاپیتان نگاه می کند و با خشونت دستش را پس می کشد. یقه اش را با دست می گیرد و خیره به صورت زن که مبهوت مانده و دستخوش وحشت شده است، نگاه می کند. او تحت تأثیر نیرویی از جا برخاسته است و با شدت و عصبانیت روی میز می کوبد. کاپیتان مجدداً رویش را به این سو برگردانده است. دستهایش را هنوز به پشت خود تکیه داده است. چشمانش را می گشاید و به زن نگاه می کند.

ستوان با وقار سرش را تکان می دهد و زن از جا برمی خیزد، به شوهرش نزدیک می شود و بعد در سکوت و با سری به زیر افکنده از در خارج می گردد. هردو مرد با نگاه او را دنبال می کنند؛ همینکه پرده سفید پشت سر زن بسته می شود، ستوان تعظیمی می کند و با چهره ای درهم کشیده می گوید:

«تویا من! بالاخره یکی باید تصاحبش کند. می شد از او پرسید... البته اگر خودش می دانست...»

کاپیتان به مقابل درشیشه‌ای رسیده است . می‌ایستد ، پرده را بادست می‌گیرد ، چیزی را به‌خاطر می‌آورد ، پرده را رها می‌کند ، برمی‌گردد و به‌ستوان خیره می‌شود : ستوان در جعبه تپانچه را می‌بندد و به کاپیتان نگاه می‌کند . سپس با حرکت دست ، بریدن گلورا مجسم می‌کند و درحالی که دستش را روی گلویش نهاده ، چنین بنظر می‌رسد که می‌خواهد بگوید :

« باوجودیکه او از این موضوع خبر ندارد معذرا باید در این باره تصمیم بگیرد . برو بیاورش تو ! لیوانش را به‌سلامتی هر کس که اول سرکشید ، باید خیای راحت گورش را گم کند... »

کاپیتان به آرامی به‌طرف پنجره به‌راه می‌افتد ، از شکافی به بیرون نگاه می‌کند ، رویش را برمی‌گرداند و با سرش مختصر اشاره‌ای به‌ستوان می‌کند . بعد ، آرام‌تر به‌طرف طناب زنگ (از پارچه بر روی دیوار) می‌رود و زنگ می‌زند .

تصویر ۹: مانند تصویر ۳

پسرک از کنار زن که به‌نرده‌ها تکیه داده و موقع عبور او

او لیوان را به سرعت سرمی کشد و در حالیکه به همسرش نگاه می کند ، با چشم های نیمه بسته ، خونسردانه از کنارش می گذرد تا لیوان را روی صندوق بگذارد . زن رویش را برمی گرداند و با نگاه دنبالش می کند ، به ستوان نگاهی می اندازد و به سلامتی او هم می نوشد . ستوان به زحمت لبخندی می زند . در این بین کاپیتان شعمدانی را از روی کمد برداشته است ؛ آنرا در دست دارد و مردد کنار در ایستاده است . دو نفر دیگر به سلامتی همدیگر می نوشند و کاری به او ندارند . رویش را برمی گرداند و از درشیشه ای می گذرد . آنها وقتی متوجه رفتنش می شوند که پرده پشت سرش افتاده است .

تصویر ۹۱: مانند تصویر ۳ اما از پایین دیده می شود . کاپیتان پایین می آید ، اما در واقع فقط سه شعله دیده می شود که پایین می آید . شعله ها می لرزند .

تصویر ۹۲: اطاق نگهبانی چهار سرباز مشغول ورق بازیند . از جا می جهند . کاپیتان داخل شده است ، چهار بطری شراب زیر بغلش زده است . سربازان ساکت ایستاده اند . یکی از آنها گزارش می دهد . کاپیتان با دست حرفش را قطع می کند . او هنوز آرام همانجا ایستاده است و بنظر می رسد که خونسرد و محکم دوردست را نظاره می کند . ادغام و ظهور تصویر .

تص

بعد به ساعت دیواری نگاهی می اندازد . ساعت یازده است . در گوشه خیم می شود و به خودش تیری شلیک می کند . دودی بلند می شود و سربازان ازجا می جهند و بسوی او می دوند ، او را روی میز می گذارند و کت نظامیش را باز می کنند . بعد یکی از زیردستش را تکان می دهد و دیگران به دنبالش می دوند .
تصویر ۱۵ : درحیاط

اسب های پیر و فرسوده را بیرون می کشند .

تصویر ۱۶ : مانند تصویر ۱۲

پسرک که تنها مانده است ، درحالی که کنار در دستخوش سرگیجه شده ، بانرس و وحشت به سوی جسد بیجان حرکت می کند ، نگاهی به آن می اندازد ، بامانتویی رویش را می پوشاند ، و مانند يك مست از آنجا خارج می شود .
مانتو حرکتی می کند ، کاپیتان ازجایش تکان می خورد . دستش را روی سینه اش می گذارد ، بایک حرکت ازجا می پرد و راست می ایستد . دستمالش را بین دندان هایش می گذارد ، از درخارج می شود .

تصویر ۱۷ : مانند تصویر ۳

